

مفهوم وصف

دکتر فریبا حاجیعلی^۱

مرضیه حاجی رمضانی^۲

سجاد خاکسار^۳

چکیده

در متون فقهی، انتفای سنخ حکم متعلق به موصوف با انتفای وصف آن را مفهوم وصف گویند. منظور از مفهوم وصف این است که قضیه وصفیه یعنی قضیه حملیه اگر موضوع و محمول صفت و موصوف باشد مثل «اکرم زیداً عالمأ» این قضیه حملیه به عبارتی جمله وصفیه هم است. استقراء در قانون مدنی نشان می دهد در اکثریت مواردی که حکم به صورت ترکیب وصفی بیان شده، قانون گذار مفهوم وصف را پذیرفته و قصد خارج ساختن فاقد قید از حکم را داشته است. اما موادی نیز ملاحظه می شود که از وصف، مفهوم مخالف استنباط نشده و مفهوم مخالف این مواد مدنظر قانون گذار نبوده است. در تعریف و دلایلی که برای مفهوم وصف ذکر می شود، مسامحه و غفلت صورت گرفته، به طوری که موجب شده است تا بحث در مفهوم وصف از محور اصلی منحرف شده و سمت و سوی اشتباهی پیدا کند. که در مقاله حاضر به بحث و بررسی درباره برخی از آنها پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: مفهوم وصف، جمله وصفیه، مسامحه

مقدمه

علم اصول فقه مجموعه قواعدی است که استنباط احکام جزئی و فرعی شرعی از منابع چهارگانه فقه را ممکن می سازد. این علم از جمله علوم دستوری بوده و رابطه و نسبت آن با فقه مانند نسبت و رابطه منطق با فلسفه است. در واقع علم اصول فقه از مقدمات علم فقه است. مراد از «احکام جزئی و فرعی» باید ها و نباید های است که از سوی خدای متعال برا ی زندگی روز مره انسانها تعیین شده است. قید جزئی و فرعی در مقابل اصول بنیادین اعتقادی است که از قلمرو فقه بیرون است.

درباره مفهوم وصف خصوصیات وجود دارد که در صورت آن خصوصیات مسئله مفهوم وصف مورد بحث قرار می گیرد و محل تضارب آراء. خصوصیات از این قرار است: ۱. باید وصف در قضیه وصفیه مورد نزاع اخص از موضوع باشد و یا نسبت اعم و اخص من وجه باشد. برای توضیح بدانیم نسبت وصف با موصوف به چهار صورت تصویر می شود: صورت اول عبارت از این است که وصف اعم از موصوف باشد مثل اینکه بگویید «اکرم زیداً ماشیاً»، مشی وصفی است اعم برای همه مشی کنندگان. و صورت دوم وصفی که مساوی با موصوف باشد مثل اینکه بگوییم اکرم «انساناً ضاحکاً» که ضاحک وصف مساوی با انسان است. صورت سوم وصفی است که نسبت آن با موصوف اعم و اخص من وجه است مثل «اکرم زیداً عالمأ» که عالم ماده افتراق دارد، عالم است و زید نیست. زید ماده افتراق دارد زید است و عالم نیست. و ماده اجتماع شان هم زید عالم است. صورت چهارم عبارت است از وصفی که اخص از موصوف باشد مثل «اکرم رجلاً عالمأ». عالم اخص از رجل است. در این چهار صورت گفته می شود آن وصفی که اعم است یا وصفی که مساوی است از محل نزاع بیرون است چون آنجا هیچ گونه تقییدی و تزییقی وجود ندارد. مشی تزییق نمی کند، مساوی هم همیشه مساوی است، یک تقیید خاصی ایجاد نمی کند تا در نتیجه اش مفهوم به دست بیاید.

^۱ . دانشیار دانشگاه الزهراء

^۲ . دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه الزهراء

^۳ . دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران پردیس فارابی



سومین همایش بین المللی پژوهش های مدیریت و علوم انسانی

۱۴ تیر ۱۳۹۷ دانشگاه تهران

بنابراین جایی که قطعاً محل نزاع است، آنجایی که وصف اخصّ باشد و صورت چهارم هم تحقیق این است که وارد نزاع وارد می شود که نسبت بین وصف و موصوف اعم و اخص من وجه باشد. در وصف خاص مثال خیلی دقیق نبود هر چند گفته شده است، مثال دقیق آن «اکرم عالما فقیها» است. وصف اخص از موصوف است. موصوف عالم است مطلق عالم و وصف خاص است فقیه، «اکرم عالما فقیها». «رجلا عالما» هم گفته شده است که می شود بگوییم وصف اخص است ولی اعم و اخص من وجه هم تصویر دارد. رجلی است عالم نیست و عالمی است رجل نیست و نسوان است. که در آن صورت اگر بگوییم «انسانا عالما» بحث عوض می شود و نسبت اعم و اخص من وجه نمی شود. همان مثال قبلی است «اکرم انسان عالما» که وصف بشود اخص. وصف اخص و وصفی که نسبت آن با موصوف اعم و اخص من وجه است، وارد محدوده نزاع است، وصف اخص و وصفی که نسبت آن با موصوف اعم و اخص من وجه است، داخل محدوده بحث قرار می گیرد. این یکی از خصوصیات بود. ۲. وصفی که مورد بحث قرار می گیرد به تعبیر محقق نائینی باید وصف معتمد به موصوف باشد مثل «اکرم زیداً عالماً». معتمد به موصوف یعنی وصف با موصوف باشد و وصف تنها بدون موصوف جزء قضیه وصفیه نیست بلکه می شود از باب مفهوم لقب مثل «اکرم عالماً». بنابراین شرط اصلی این است که وصف همراه با موصوف بیاید تا زمینه بحث از مفهوم فراهم بشود که در این صورت که وصف است و موصوف و حکم تعلق گرفته است به وصف و موصوف آیا این حکم انحصار دارد به همین اتصاف یا انحصار ندارد. اگر انحصار داشت یعنی مفهوم دارد و اگر انحصاری نبود مفهوم ندارد. ۳. خصوصیت دیگر این است که قیدی و وصفی که در جمله وصفیه ذکر می شود قید غالبی نباشد که اگر قید غالبی بود، دلالت بر مفهوم قطعاً ندارد. مثل آیه «وَ رَبَّائِبُكُمْ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ» (نساء، آیه ۲۱)، آن وصف حضور و وجوب در حجور و کنف شوهر مادران آن بنات وصف غالبی است و الا آن ربائب گاهی هم در حجور نیست، چون اغلب در حجور است وصف غالبی نقش آن توضیح می شود و بیان را کامل می کند و تقیید نیست. نقش قید غالبی توضیح است نه تقیید تا مفهوم از آن استفاده بشود. ۴. مفهوم و دلالت قضیه وصفیه بر مفهوم باید بر اساس ظهور وضعی باشد نه به وسیله قرینه. چون در قرائن حالیه ممکن است به مفهوم برسیم که قرینه حالیه است ایجاب می کند که منظور از این حکم، حکمی است که مخصوصاً تعلق دارد به این صفت و موصوف. بر اساس قرائن حالیه یا قرائن مقامیه اگر دلالت کرد قضیه وصفیه بر مفهوم براساس قرینه این دیگر دلالت قضیه بالوضع بر مفهوم نیست بلکه بالقدرینه است. مثلاً اگر ببینید که مومنین که فقط برای علمای دین احترام و اکرام قائلند قرینه مقام و قرینه حال، و بعد گفت اکرم رجلاً عالماً در اینجا می بینیم که مردم متدین تمام احترام را نسبت به علمای دین دارند براساس این قرینه حالیه مفهوم به دست می آید که عالم را فقط اکرام ویژه بکنند و برای بقیه مردم اکرام ویژه قائل نباشند. انتفاء اکرام عند انتفاء وصف درست است اما این دلالت وضعی نیست بلکه دلالت بر اساس قرینه است.

دلالت وصف بر مفهوم

با توجه به جمله «به زوجهای دانشجو، تسهیلات خرید مسکن داده می شود»، برداشت می شود که این جمله بر «اعطای تسهیلات به زوجهای دانشجو» دلالت دارد. با این وصف آیا جمله فوق درباره زوجهای غیردانشجو هم مطلبی را در بر دارد یا خیر؟ آیا با توجه به جمله فوق به افراد غیر دانشجو هم تسهیلات مسکن پرداخت می شود یا خیر؟ پاسخ به این سوال به مفهوم «وصف» بستگی دارد و اینکه آیا به طور کلی «وصف» مفهومی دارد یا خیر؟!

بحث مفهوم وصف در جایی مطرح می شود که موضوع حکم، متصف به صفتی شده باشد. مثلاً در مثال بالا، موضوع حکم (زوجها) متصف به صفت (دانشجو) شده است. در این موارد این سؤال مطرح می شود که آیا این وصف، مفهوم دارد یا خیر؟ به این معنا که اگر صفت مزبور منتفی شود، آیا حکم هم منتفی خواهد شد یا اینکه انتفای صفت، مستلزم انتفای حکم نیست؟ اگر بگوییم وصف دارای مفهوم است، مفهوم مثال بالا به این صورت است: «به زوجهای غیردانشجو، تسهیلات خرید مسکن داده نمی شود».

گفتنی است، منظور از وصف در اینجا صفتی است که همراه موصوف خود در کلام آمده باشد. مانند صفت در این ترکیبات: «مال غیرمنقول»، «تاجر ورشکسته»، «حکم غیابی» و ... ما صفتی که به تنهایی (بدون موصوف) در کلام بیان شده و موضوع حکم قرار گرفته از بحث «مفهوم وصف» خارج است و تحت عنوان «مفهوم لقب» بررسی می شود (نایینی، ۱۳۷۶، ج ۱ و ۲، ص ۵۰۱؛ خوبی، محاضرات، ج ۵، ص ۱۲۷) مانند وصف «سارق» در ماده ۱۹۸ ق.م.ا. که بدون موصوف ذکر شده و موضوع حکم قرار گرفته است.

به عقیده مشهور اصولیان، وصف دلالتی بر مفهوم مخالف ندارد (انصاری، ۱۳۸۶، ص ۱۸۲)؛ یعنی جمله ای که وصف در آن ذکر شده در مورد فرض انتفای آن صفت ساکت است. از این رو، در مثال بیان شده در ابتدای بحث باید گفت: «جمله یاد شده، درباره اعطای تسهیلات به غیردانشجویان، ساکت است و دلالتی ندارد». البته اظهار نظر درباره مفهوم وصف، در خصوص قوانین و متون قانونی، ملاحظات دیگری را می طلبد.

نکته ۱: در برخی موارد، صفت به صورت جمله یا عبارت وصفی بیان می شود، مانند اصل ۴۷ ق.ا. «مالکیت شخصی که از راه مشروع باشد محترم است» و ماده ۲ ق.م.ا. «هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد جرم محسوب می شود». در چنین مواردی که صفت به صورت جمله یا عبارت وصفی آمده نیز بحث مفهوم وصف مطرح می شود.

نکته ۲: به رغم آنچه از عنوان «مفهوم وصف» به ذهن می رسد، این بحث به «صفت» منحصر نیست، بلکه هر عبارتی که به عنوان قیدی برای موضوع در کلام بیاید، در بحث مفهوم وصف بررسی می شود؛ هرچند از جهت دستور زبان اصطلاحاً به آن «صفت» نگویند. به همین دلیل به نظر برخی صاحب نظران اصول، اگر از مفهوم وصف با عنوان «مفهوم قید» تعبیر شود مناسبتر خواهد بود (خوبی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۶۰). مثلاً در ماده ۹۶۹ ق.م.ا. «اسناد از حیث تنظیم، تابع قانون محل تنظیم خود می باشند»، قید «از حیث تنظیم»، هرچند در اصطلاح ادبی متمم است، اما اینکه آیا مفهوم دارد یا نه باید در بحث مفهوم وصف بررسی شود. همچنین است قیدهایی «در بیان مطالب» در اصل ۲۴ ق.ا. و «بدون حمل سلاح» در اصل ۲۷ ق.ا.

نکته ۳: گفتیم بیشتر اصولیان «وصف» را فاقد مفهوم می دانند، اما باید یادآوری شد که اگر در موردی قرینه وجود داشته باشد که حکم، با منتفی شدن وصف از بین می رود، تردیدی در مفهوم داشتن وصف نخواهد بود و اصولاً بحث مفهوم وصف و کانون نزاع در جایی است که هیچگونه قرینه ای نباشد.

بررسی مفهوم وصف در متون قانونی

اگر به متون قانونی مراجعه کنیم ماده یا مقرره ای را می یابیم که در آن، صفت یا قیدی ذکر نشده باشد. قانونگذار موظف است موضوع و قلمرو حکم خود را به دقت و روشنی مشخص کند و برای این منظور ناچار است از صفات و قیود مختلف بهره گیرد. از این رو، بحث مفهوم وصف، دارای کاربرد زیادی در حقوق است.

به نظر می رسد به رغم آنکه عالمان اصول مفهوم وصف را در استنباط های فقهی نپذیرفته اند، اما در برداشتهای حقوقی از متون قانونی می توان قائل به مفهوم وصف شد. با مراجعه به کتابهای حقوقی، آراء صادره از محاکم و آراء وحدت رویه می بینیم که در بسیاری موارد برای استنباط و اثبات یک حکم قانونی به مفهوم وصف استناد شده است. برای نمونه به چند مورد اشاره می شود: مثال ۱. ماده ۱۳۴ ق.م.ا. مقرر می دارد: «طلاق باید به صیغه طلاق و در حضور لااقل دو نفر مرد عادل که طلاق را بشنوند واقع گردد». وصف «عادل» در این ماده دارای مفهوم مخالف است، بنابراین باتوجه به مفهوم مخالف این ماده طلاق در حضور دو مورد فاسق اعتباری ندارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ج ۵، ص ۳۴۵۸).



سومین همایش بین المللی پژوهش های مدیریت و علوم انسانی

۱۴ تیر ۱۳۹۷ دانشگاه تهران

مثال ۲. ماده ۱۰۵۴ ق.م. می گوید: «زنا با زن شوهردار یا زنی که در عده رجعیه است موجب حرمت ابدی است». حقوقدانان به مفهوم این ماده تمسک کرده و معتقدند «نظر به اصل جواز و مفهوم ماده بالا، زنا با زن بی شوهر و زنی که در عده نمی باشد، مانع از نکاح نیست» (امامی، ۱۳۴۰، ج ۴، ص ۳۲۷).

مثال ۳. به موجب ماده ۲۴ ق.م. «هیچ کس نمی تواند طرق و شوارع عامه و کوچه هایی را که آخر آنها مسدود نیست تملک نماید». مفهوم مخالف این ماده چنین است: «کوچه ای که آخرش مسدود است قابل تملک است» (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۵، ج ۵، ص ۳۸۲).

مثال ۴. به موجب ماده ۷۹ ق.ا.د.م. مصوب ۱۳۱۸: «دعاوی متعدده را که منشأ و مبنای آن مختلف است نمی توان به موجب یک دادخواست اقامه نمود...» اداره حقوقی دادگستری در پاسخ به این سؤال که آیا می توان ضمن دادخواست افزاز، تخلیه ید خواندگان را نیز تقاضا کرد؟ به مفهوم وصف استناد کرده و چنین اظهار نظر نموده است: «چون دعاوی خلع ید و افزاز دارای منشأ و مبنای واحد است، برحسب مستفاد از مفهوم مخالف ماده ۷۹ ق.ا.د.م. اقامه آنها ضمن یک دادخواست بلااشکال است» (سلجوقی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۶).

مثال ۵. به موجب ماده ۶۶۰ ق.ا.د.م. مصوب ۱۳۱۸: «اگر یکی از داورها در جلسه ای که برای رسیدگی یا مشاوره با اطلاع او معین شده حاضر نشود یا حاضر شده و از دادن رأی امتناع نماید، رأیی که به اکثریت صادر می شود، مناط اعتبار است...» بر اساس این ماده، قاضی شعبه ششم دیوان عالی کشور چنین حکم داده است: «از مفهوم مخالف این ماده استنباط می شود که اگر جلسه رسیدگی به اطلاع یکی از داورها نرسد و اکثریت داورها بدون حضور اوی رأی دهند، این رأی بی اعتبار خواهد بود». در تبیین علت اعتبار مفهوم وصف در متون قانونی می توان گفت: «از یک سو در امر قانون نویسی، اصل بر این است که عبارات قانونی متقن، صریح و گویا، مختصر و بدون حشو و زوائد باشد و از طرف دیگر فرض بر این است که قانونگذار در مقام بیان قوعد کلی و تعمیم پذیر است. قانون مطلوب قانونی است که تمام ابعاد و زوایای موضوع مودر نظر را به درستی مورد توجه قرار دهد و با ارائه قواعدی استنباط پذیر، راه را برای استنباط های صحیح و کارآمد هموار سازد. باید توجه داشت که روابط حقوقی افراد، چهره های گوناگون و پرشماری دارد و قانون باید بیشترین موارد و رخدادها را پوشش دهد. از این رو، سکوت قانون در قبال برخی حالات و فروض قابل تصور می توان مشکل ساز باشد.

باتوجه به آنچه گفتیم، به نظر می رسد با تتبع در متون قانون میتوان به این نتیجه دست یافت که غالباً هدف قانونگذار از ذکر صفات و قیود در قوانین این است که قلمرو حکم مورد نظر خود را به گونه ای مشخص نماید که اگر آن صفات یا قیود متنفی شود، حکم مزبور نیز متنفی گردد. به بیان دیگر، هدف از آوردن یک صفت یا قید صرفاً تعیین قلمرو و محدوده موضوع نیست؛ بلکه غالباً ذکر صفت و به ویژه آوردن قیود در قانون، نشانه آن است که حکم قانونی، دائر مدار وجود و عدم آن صفت یا قید است. بر این اساس می توان گفت صفاتی که در متون قانونی وارد شده غالباً دارای مفهوم و می تواند در استدلال های حقوقی مورد استناد قرار گیرد (فانی و شریعتی، ۱۳۹۲، ص ۱۶۵).

نکته ۱: چنانکه می بینید وصف های به کار رفته در آیات و روایات به نظر اصولیان فاقد مفهوم مخالف است؛ ولی صاحب نظرات حقوق معتقد اوصافی که در متون قانونی به کار رفته دارای مفهوم مخالف است. راز این تفاوت دیدگاه را باید در این نکته جستجو کرد که در آیات و روایات احتمالات و ملاحظاتی وجود دارد که در قوانین موضوعه مطرح نمی شود؛ از جمله اینکه بسیاری از اوصاف و قیودی که در روایات به کار رفته، ناظر به موارد خاصی است که در سؤال راویان مطرح شده است. مثلاً راوی در مورد موضوع خاصی از امام (ع) سؤال کرده است و حضرت نیز در پاسخ تنها حکم همان مورد را بیان فرموده و نسبت به حکم دیگر موارد سکوت کرده است. چنین اوصاف و قیودی را نمی توان علت منحصر حکم دانست؛ در نتیجه، اوصاف مزبور فاقد



مفهوم مخالف است. اما در قوانین چنین ملاحظاتی وجود ندارد و قانونگذار معمولاً در مقام وضع قواعد کلی است؛ لذا اوصاف و قیود مذکور در قوانین مفهوم مخالف دارد (قیاسی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۸).

نکته ۲. مفهوم داشتن وصف در قوانین کیفری غالباً با «اصل تفسیر مضیق» نیز سازگارتر است؛ زیرا با توجه به تفسیر مضیق می توان گفت: لازمه ذکر یک صفت یا قید در یک ماده قانونی آن است که حکم موردنظر، صرفاً در چهارچوب همان صفت یا قید قابل اجرا است و لذا چنانچه آن صفت یا قید منتفی شود، حکم نیز منتفی خواهد بود. برای نمونه به دو مورد اشاره می شود:

مثال ۱. به موجب ماده ۵۱۶ ق.م.ا. «هر کس به جان رئیس کشور خارجی یا نماینده سیاسی آن در قلمرو ایران سوء قصد نماید به مجازات مذکور در ماده ۵۱۵ محکوم می شود...». وصف «سیاسی» در این ماده دارای مفهوم است، یعنی این ماده شامل نمایندگان فرهنگی، بازرگانی، اقتصادی، نظامی یا اعضای اداری و مأموران به خدمات عمومی سفارتخانه‌ها نمی شود (پیمانی، ضیاء الدین، حقوق کیفری اختصاصی (جرائم علیه امنیت و آسایش عمومی)، ص ۸۷).

مثال ۲. به موجب ماده ۶۴۰ ق.م.ا. هر کس نوشته یا طرح یا گراور، نقاشی، تصاویر، مطبوعات، اعلانات، علائم، فیلم، نوار سینما و یا به طور کلی هر چیز که عفت و اخلاق عمومی را جریحه دار نماید، برای تجارت یا توزیع به نمایش و معرض انظار عمومی گذارد، یا بسازد یا برای تجارت و توزیع نگاه دارد، مشمول مجازات مذکور در صدر همین ماده خواهد شد. با توجه به این ماده این سؤال مطرح شده که آیا صرف نگهداری اقلام فوق، جرم محسوب می شود یا نگهداری به منظور تجارت و توزیع آن جرم است؟ پاسخ به این سؤال منوط به این است که آیا قید «برای تجارت یا توزیع» در ماده فوق، مفهوم دارد یا نه؟ رأی وحدت رویه شماره ۶۴۵ مورخ ۷۸/۹/۲۳ چنین اعلام داشته است: «... صرف نگهداری وسائل مزبور در صورتی که تعداد آن معدّ برای امر تجرّاتی و توزیع نباشد از شمول ماده ۶۴۰ مذکور خارج بوده و فاقد جنبه جزائی است».

مواردی که وصف مفهوم ندارد

با توجه به آنچه بیان شد، صفات و قیود مذکور در قوانین دارای مفهوم است، اما باید توجه داشت که در موارد زیر، صفت یا قیدی که در قانون می آید به طور قطع مفهوم ندارد.

یک- وصفی که علت انحصاری حکم نیست؛ مثلاً با توجه به ماده ۳۴۸ ق.م.ا. «بیع چیزی که منفعت عقلانی ندارد باطل است». اگر وصفی که در این ماده به کار رفته است مفهوم باشد، مفهومش این است که: «بیع چیزی که منفعت عقلانی دارد باطل نیست». این مفهوم یقیناً درست نیست، چون صحت بیع علاوه بر داشتن منفعت عقلایی شرایط دیگری هم دارد. لذا ممکن است چیزی منفعت عقلایی داشته باشد، اما چون دیگر شرایط صحت را ندارد بیع آن باطل باشد (مانند خرید و فروش چیزی که قانوناً ممنوع است). به سخن دیگر، با توجه به مواد قانونی، بطلان بیع علل مختلفی دارد که «نداشتن منفعت عقلایی» تنها یکی از آنها است (رک: کاتوزیان، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۲۱۰).

دو- وصف غالبی؛ در برخی موارد وصف صرفاً بیان کننده مورد غالب است. مثلاً در اصل ۲۸ ق.ا. «هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است برگزیند». عبارت «که بدان مایل است» یک وصف غالبی است؛ یعنی معمولاً انسان شغلی را برمی گزیند که بدان علاقه مند است اما گاهی ممکن است انسان به شغلی بپردازد که هیچ علاقه و تمایلی به آن ندارد چون وصفهایی یقیناً مفهوم ندارند. اگر اصل ۲۸ ق.ا. مفهوم داشته باشد، مفهومش این است که انسان نمی تواند شغلهایی را که بدان مایل نیست برگزیند». در صورتی که یقیناً این مفهوم درست نیست، چون آزادی انتخاب شغل شامل همه مشاغل (چه مورد علاقه انسان و چه مورد کراهت وی) می شود. همچنین است قید «برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع» در اصل ۳۸ در مورد ممنوعیت شکنجه. وصفی که مورد غالب را بیان می کند در اصطلاح «وصف وارد مورد غالب» یا «وصف غالبی» می گویند.



سومین همایش بین المللی پژوهش های مدیریت و علوم انسانی

۱۴ تیر ۱۳۹۷ دانشگاه تهران

سه - وصف توضیحی و تأکیدی: برخی صفتها صرفاً مفاد و معنای موصوف خود را توضیح می دهند و مفهوم جدیدی را به آن اضافه نمی کنند. چنین صفتهایی هم مفهوم ندارند مثلاً اگر گفته شود: «کودکی که به حد بلوغ نرسیده، میرا از مسئولیت کیفری است» وصف «که به حد بلوغ نرسیده» صرفاً مفهوم کودک را توضیح می دهد. چون کودک (طفل) کسی است که به حد بلوغ شرعی نرسیده است (تبصره ۱، ماده ۴۹ق.ا.). لذا این جمله مفهوم ندارد، یعنی معنا ندارد بگوییم: «کودکی که به حد بلوغ رسیده، میرا از مسئولیت کیفری نیست». همچنین صفت «تجارتی» در ذیل ماده ۲۲۶ق.ت. که مقرر می دارد: «در صورتی که برات متضمن یکی از شرایط اساسی مقرر در فقرات ۲ تا ۸ ماده ۲۲۳ نباشد، مشمول مقررات راجع به بروات تجارتي نخواهد بود»، قید تأکیدی است؛ زیرا اصولاً برات غیرتجاری وجود ندارد (اسکینی، ۱۳۹۵، ص ۴۵).

تشخیص اینکه قید توضیحی است یا غیرتوضیحی (احترازی)، در برخی موارد چندان ساده نیست. مثلاً در مورد ماده ۲۶ ق.م. اختلاف نظر وجود دارد. «اموال دولتی که معداً است برای مصالح یا انتفاعات عمومی، مثل استحکامات و قلاع و ... قابل تملک خصوصی نیست». برخی از حقوقدانان، وصف «که معداً است برای مصالح یا انتفاعات عمومی» را وصف توضیحی می دانند و معتقدند که اموال دولتی که واجد وصف مذکور نباشد وجود ندارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۵، ج ۵، ص ۳۸۴؛ محمدی، مبانی استنباط حقوق اسلامی، ص ۸۷). اما به عقیده برخی دیگر از حقوقدانان، اموالی که دولت در اختیار دارد دو گونه است: اموال دولتی، اموال عمومی و ماده مورد بحث، ناظر به اموال عمومی دولت است، نه اموال دولتی (به معنای خاصی آن). پس وصف مذکور در این ماده توضیحی نیست و مفهوم دارد (کاتوزیان، ۱۳۹۲، ص ۶۵ و ۶۹).

نگاهی ژرف به مفهوم وصف

برای اظهار نظر درباره مفهوم وصف، باید به این سؤال پاسخ داده شود که آیا وصف مذکور در جمله، قید موضوع است یا قید حکم؟ اگر قید موضوع باشد و مدخلیتی در حکم نداشته باشد، وصف فاقد مفهوم است. ولی در فرض دوم، مفهوم خواهد داشت. برای روشن شدن مطلب، سه فرض مختلف را می توان مطرح کرد:

- (۱) در برخی موارد، وصفی که در کلام می آید، صرفاً تعیین کننده قلمرو موضوع حکم است و هیچ مدخلیتی در ثبوت حکم ندارد. به بیان دیگر، وصف مزبور، علت ثبوت حکم برای موضوع نیست. مثلاً وقتی می گوییم: «دانشمند فقیر آمد». وصف «فقیر» هیچ مدخلیت و سببیتی در آمدن یا نیامدن دانشمند ندارد و صرفاً تعیین کننده موضوع است. چنین وصفی یقیناً مفهوم ندارد، یعنی جمله فوق دلالت نمی کند بر اینکه «دانشمند غیرفقیر نیامد» چون صف فقیر، علت حکم (آمدن) نیست تا به انتفای وصف، حکم هم منتفی شود.
- (۲) در پاره‌ای موارد، وصفی که در جمله می آید علت و سبب ثبوت حکم برای موضوع است، اما سبب منحصر به فرد نیست. به بیان دیگر، وصف مذکور، یکی از اسباب و علل حکم است. در این فرض هم وصف مفهوم ندارد، چون انتفای یکی از چند سببی که ممکن است یک شیء را ایجاد کند، به معنای منتفی شدن آن چیز نیست.
- (۳) اگر صفتی در جمله ذکر شود که علت منحصر حکم باشد، بی تردید مفهوم دارد. در این فرض، حکم مذکور در جمله، وجوداً و عمداً منوط به آن صفت است و به این ترتیب، انتفای وصف به انتفای حکم خواهد انجامید. مثلاً اگر بگویند: «دانشجوی ممتاز می تواند بدون آزمون در دوره کارشناسی ارشد شرکت کند». صفت ممتاز بودن، علت حکم است. یعنی سبب معافیت چنین فردی از شرکت در آزمون ممتاز بودن وی است و فرضاً از قرائن دیگر می دانیم که هیچ گروه دیگری معاف از آزمون نیست. در چنین مواردی که وصف علت منحصر حکم است، با منتفی شدن وصف، حکم هم منتفی می‌شود؛ یعنی وصف مفهوم دارد.



نکته اساسی در مفهوم وصف این است که ذکر صفت در جمله، ظهور در کدام یک از سه فرض فوق دارد؟ در فرض اول و دوم، وصف مذکور قید موضوع حکم است نه قید حکم؛ یعنی قلمرو و محدوده موضوع را بیان می کند و علت منحصر به حکم نیست. اما در فرض سوم، وصف قید خود حکم است؛ یعنی حکم، نقیاً و اثباتاً دائر مدار آن وصف است. بیشتر اصولیان معتقدند که در منابع و ادله فقهی، «وصف» ظهور در فرض سوم ندارد، یعنی هر گاه وصفی در جمله بیاید و قرینه‌ای هم نباشد، ظاهر در این است که قید موضوع حکم است، نه قید حکم؛ لذات فاقد مفهوم است (رک: مظفر، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۱۴).

برخی از حقوقدانان تصریح کرده اند که: «توجه به مبانی فصاحت و بلاغت و جمع آن با تتبع و ممارست این نکته را اثبات می کند که گویندگان غالباً قیدی را که در سخنان خود می آورند، ایجاد مفهوم مخالف می کند». مثلاً در ماده ۱۹۱ ق.م. می گوید: «عقد محقق می شود به قصد انشاء...» «قصد» مقید به قید «انشاء» شده است و مفهوم مخالف آن این است که قصد غیر انشائی (یعنی قصد اخبار) برای ایجاد عقد کافی نیست (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۵، ج ۵، ص ۳۸۴).

انحراف بحث از مفهوم وصف

در مفهوم وصف انحراف بحثی صورت گرفته است که در ادامه به برخی از آنها پرداخته می شود.

مسامحه در تعریف از مفهوم وصف

در کتاب‌هایی که مفهوم وصف تعریف شده است، مفهوم وصف عبارت است از: «جمله‌ای که مشتمل بر موصوف و وصفی بوده، دلالت دارد بر حکم به انتفای از موصوف در هنگام انتفای وصف» (الفضلی، ۱۳۸۲، ص ۷۸). به بیان دیگر، مفهوم وصف در تعریف‌های ارائه شده عبارت است از: «انتفاء حکم الموصوف عند انتفاء وصفه؛ حکمی که برای موصوف وجود دارد، با از بین رفتن صفت از بین برود» (حیدری، ۱۳۸۰، ص ۱۱۱).

باتوجه به این تعریف محل بحث و گفت و گو از مفهوم وصف، چنین قرار داده شده است: "اختلفوا فی ان مجرد التقييد بالوصف هل يدل المفهوم ای انتفاء حکم الموصوف عند انتفاء الوصف او لا يدل" «علماء علم اصول اختلاف نمودند که آیا مجرد تقیید موصوف به وصف، دلالت بر مفهوم می‌نماید، به این معنا که در هنگام انتفای وصف، حکم از موصوف منتفی است یا خیر؟» (مظفر، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۲۱)

مسامحه در تعریف مفهوم وصف موجب گردیده است تا در محل بحث و گفت و گوی آن نیز اشتباه صورت گیرد! مسامحه از این جهت که مفهوم وصف را نباید این طور تعریف کرد: «انتفای حکم از موصوف، وقتی که صفت منتفی شود.» بلکه باید گفت مفهوم وصف عبارت است از: «انتفای حکم موصوف در هنگام انتفای وصف و عدم بقای حکم موصوف یا جایگزین شدن وصف دیگر».

بر اساس تعریف فوق معلوم می گردد که محل بحث را در مفهوم وصف این گونه باید قرار داد که اگر وصفی منتفی شد، آیا موصوف به همراه وصف دیگر، آن حکم را داراست یا نه؟ اگر اعتقاد به مفهوم داشتن وصف داشته باشیم، باید بگوییم با انتفای وصف، موصوف، حکم قبلی را ندارد، هرچند به جای آن وصف، وصف دیگری جایگزین شود. برای مثال گفته شود: «اکرم العالم الفقیه» در صورتی که برای وصف، مفهوم وجود داشته باشد، از این جمله می‌توان فهمید که اکرام عالم فقط در صورتی واجب است که عالم مزبور فقیه باشد؛ ولی اگر عالم از علمای علم نحو یا علوم دیگر باشد اکرام او واجب نیست؛ اما اگر مفهوم داشتن را برای وصف نپذیریم باید گفت که از جمله مذکور فقط فهمیده می‌شود که اکرام به عالم فقیه واجب است و این که آیا علمای علوم دیگر وجوب اکرام دارند یا نه؟ این مطلب از جمله فوق فهمیده نمی‌شود.



سومین همایش بین المللی پژوهش های مدیریت و علوم انسانی

۱۴ تیر ۱۳۹۷ دانشگاه تهران

بنابراین با تعریفی که از مفهوم وصف ارائه گردید، معلوم می شود که بحث در این جا این نیست که اگر وصف منتفی شد آیا حکم از موصوف منتفی است یا خیر؟ بلکه بحث در این است که آیا وصف دارای مفهوم است؟ به این معنا که آیا جمله در بر دارنده وصف، دلالت دارد بر این که حکم برای موصوف تنها در صورتی است که وصف ذکر شده وجود داشته باشد؟ دلیل بر ادعای مسامحه بر اساس آن چه گفته شد، معلوم می گردد که در تعریف و در تعیین محور گفت و گو و بحث در مورد مفهوم وصف مسامحه صورت گرفته و آن عبارت است از این که مفهوم وصف به معنای انتفای حکم از موصوف با فرض انتفای وصف، معرفی گردید؛ در حالی که مراد از مفهوم وصف با القای مسامحه و از سر دقت نظر عبارت است از: «انتفای حکم از موصوف با فرض انتفای وصف و جایگزین شدن اوصاف دیگر».

مقصود از مفهوم داشتن وصف این نیست که آیا حکم از موضوع با فرض انتفای موضوع منتفی می شود یا خیر؟ (چنین چیزی معقول نیست که مورد نزاع و اختلاف باشد)؛ بلکه همگان قبول دارند که حکم با انتفای موضوع منتفی می شود. البته موضوع گاه بسیط است و گاه مرکب. موضوع مرکب هم بنا به «قاعده المركب نینتی بانثناء احد اجزائه» با انتفای یک جزء منتفی می شود و اگر یک جزء موضوع مرتفع شود، قطعاً حکم منتفی است و این مسأله به بحث مفهوم داشتن وصف ربطی ندارد، بلکه به قاعده انتفای حکم با فرض انتفای موضوع قابل نتیجه گیری است. از این رو در جمله: «اکرام عالم عادل واجب» عالم به تنهایی و بدون هیچ قید و وصفی اکرامش واجب نیست و این مطلب از جمله فوق بدون هیچ تأملی و بدون ارتباط با بحث مفهوم وصف، قابل فهم و نتیجه گیری است؛ اما بحث در مفهوم داشتن وصف به این مسأله برگشت می نماید که آیا عالم با قیدی دیگر و با وصف جایگزینی، حکم وجوب اکرام از آن منتفی است یا خیر؟ اگر وصف، مفهوم داشته باشد از جمله «اکرام عالم عادل واجب است»، فهمیده می شود که اکرام عالم ثقه واجب نیست یا نسبت به هر وصف دیگری که جایگزین شدن آن نسبت به وصف عدالت مورد احتمال باشد.

بر این اساس، همان طور که مفهوم شرط زمانی مفهوم برای جمله شرطیه ثابت می شود که دلالت بر انحصار وجود داشته باشد؛ در بحث مفهوم وصف نیز زمانی مفهوم داشتن ثابت می گردد که وصف ذکر شده از خصوصیت انحصار برخوردار باشد. بنابراین «وصف مفهوم دارد.» به این معناست که وصف ذکر شده در کلام، وصف منحصر بفرد بوده و دلالت دارد بر این که هیچ وصف دیگری نمی تواند جایگزین آن گردد، و کسی که مفهوم داشتن را برای وصف انکار می کند در واقع معتقد است که وصف بر انحصار در مدخلیت در حکم هیچ دلالتی ندارد.

با روشن شدن آن چه باید در مبحث مفهوم وصف مورد گفت و گو و نزاع قرار گیرد، به نظر می رسد طرفداران داشتن مفهوم برای وصف که عبارتند از: شیخ مفید و شهید اول و از علمای اهل سنت: قطیر محمدبن ادريس شافعی و مالک و احمد حنبل و غیره و مخالفین مفهوم داربودن وصف، مانند محقق حلی و علامه حلی و ابن زهره و شهید دوم و از اهل سنت، مانند غزالی و آمدی و غیره (اصفهانی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۴۷۵) در یک جای مشخص و بر سر یک مسأله به نزاع و اختلاف نپرداخته، بلکه در بسیاری از نوشتجات ایشان معلوم می شود که به دلیل عدم تنقیح این بحث، برخی به مفهوم داشتن وصف معتقد شده اند، در حالی که آن چه مورد اثبات آن ها به عنوان مفهوم برای وصف است، اساساً به بحث مفهوم وصف ربطی نداشته است.

خلط در ادله مفهوم وصف

کسانی که معتقد به مفهوم داشتن وصف می باشند و نیز کسانی که منکر مفهوم داشتن وصف هستند؛ به ادله ای تمسک نموده اند که به نظر می رسد دچار خلط شده و به ادله ای تمسک نموده اند که آن ادله به بحث مفهوم داشتن یا نداشتن وصف ارتباطی ندارد. در ادامه به برخی از آن اشاره می شود و نیز به خلطی که در مورد آن صورت گرفته است پرداخته می شود.



سومین همایش بین المللی پژوهش های مدیریت و علوم انسانی

۱۴ تیر ۱۳۹۷ دانشگاه تهران

دلیل اول: اولین دلیلی که معتقدین به مفهوم دار بودن وصف، مطرح می نمایند آن است که اگر وصف دارای مفهوم نبود، تعلیق حکم بر آن لغو و بی فایده بود و چون شارع مقدس حکیم است، باید بگوییم در صورت معلق بودن حکم او بر وصفی حتماً برای آن وصف، مفهوم خواهد بود؛ چرا که در غیر این صورت باید بپذیریم که شارع مرتکب کار لغو و بی فایده شده و چون تالی فاسد عقلی به مفهوم دار نبودن وصف مترتب است، ثابت می شود که وصف دارای مفهوم می باشد. مثالی که برای توضیح بیش تر مطرح می گردد عبارت است از این که گفته شود: "الانسان الابيض لا يعلم الغيوب" و یا "الاسود اذا نام لا يبصر"؛ «انسان سفید آگاه به غیب نیست.» و یا انسان سیاه اگر بخوابد، نمی بیند. در این دو مثال ملاحظه می گردد که دو وصف سفیدی و سیاهی هیچ نقشی ندارد و ذکر آن لغو و بی فایده است حال اگر جمله ای که از شارع صادر شده است مانند این که امام (ع) فرمود: «لیس علی العوامل شیئی انما ذالک علی السائمه الراعیه» (حرّ عاملی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۸۰) بنابراین حدیث و احادیث نظیر آن، زکات بر انعام (گاو، گوسفند و شتر) زمانی واجب است که این ها چرند باشند؛ یعنی از علف های مباح بیابان استفاده کنند. حال اگر سائمه بودن که در قبال معلوفه قرار دارد، دارای مفهوم نباشد، لازم می آید که این قید لغو و بی فایده باشد (عاملی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۲۱۸)

از دلیل فوق چنین نتیجه گرفته شده است که وصف دارای مفهوم می باشد. به این استدلال از سوی کسانی که به عدم مفهوم برای وصف معتقد می باشند، جواب هایی داده شده است، مثل این که گفته اند فایده وصف به مفهوم دار بودن آن منحصر نیست، بلکه فایده های زیادی محتمل است؛ مانند این که گوینده می خواهد با ذکر وصف اهتمام بیش تر خود را نسبت به آن چه را ذکر نموده است، ابراز نماید (قمی ۱۳۰۳، ص ۱۷۸).

دلیل دوم: دومین دلیل که معمولاً در کتاب های اصولی از آن یاد می شود این است که اصل در قیود احترازی بودن قید است و با این اصل ثابت می شود که وصف دارای مفهوم است (مظفر، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۲).

مرحوم محقق خراسانی به این استدلال این طور پاسخ داد که «لأن الاحترازیه لاتوجب آلاً تضییق دائره موضوع الکم فی القضیه؛ چرا که احترازی بودن قید تنها موجب می شود که دایره موضوع در یک قضیه شرعی ضیق شود آنه این که حکم به واسطه آن تضییق شود» (خراسانی، بی تا، ج ۱، ص ۳۲۳).

در توضیح بیان ایشان اظهار گردید که در این جا دو مقام وجود دارد: اول، این که حکم ذکر شده در یک قضیه بر موضوع معینی وارد است و شامل غیر آن از افراد دیگر نمی شود. دوم، این که قضیه دلالت می کند بر این که حکم، از غیر موضوع مذکور نفی شده، بین این دو مقام فرق و اختلاف وجود دارد؛ چرا که بنابر اولی، قضیه مشتمل بر موصوف و وصف هیچ دلالتی ندارد بر این که حکم از غیر این موضوع نفی شده است؛ ولی بنابر دومی دارای چنین دلالتی خواهد بود (کرباسی ۱۹۹۱، ج ۲، ص ۲۴۲).

مرحوم صاحب کفایه اظهار داشتند که وصف، قید موضوع است نه قید حکم، و بسیاری از عالمان علم اصول نیز این جواب را پذیرفته و به این شکل در پاسخ به معتقدین به مفهوم دارا بودن وصف، اظهار داشتند که «ان الصحیح هو عدم دلالة الوصف علی المفهوم. بیان ذالک انّ دلالة القضیه علی المفهوم تر تکر علی ان یکون القید فیها راجعاً الی الحکم دون الموضوع او المتعلق و بما ان الوصف فی القضیه یکون قیداً للموضوع او المتعلق دون الحکم فلا یدلّ علی المفهوم اصلاً؛ نظر صحیح این است که وصف دارای مفهوم نمی باشد؛ چرا که زمانی جمله [دربردارنده موصوف و وصف] دارای مفهوم می باشد که قید به حکم برگردد نه به موضوع و یا متعلق؛ و چون وصف در جمله قید از برای موضوع و یا متعلق می باشد، از این رو وجود مفهوم برای وصف منتفی است» (خوئی، ۱۴۲۲، ج ۴۶، ص ۲۷۴).

سبحانی در پاسخ دلیل دوم اظهار داشت: «لأنّ معنی کون القید احترازیاً لیس آلاً ثبوت الحکم فی مورد القید فاذا قال: اکرم الرجال الطوال القامه، معناه ثبوت الحکم مع وجود الامرین: الرجال و الطوال و اما نفی الحکم عن الرجال القصار فلا یدلّ علیه کون القید احترازیاً؛ معنای احترازی بودن قید آن است که هر جا قید وجود داشته باشد، حکم نیز وجود دارد. پس هرگاه گفته



شود: مردان بلندقامت را اکرام کن؛ معنایش آن است که حکم اکرام با وجود دو چیز، ثابت می شود: مرد بودن و بلند قامت بودن؛ اما احترازی بودن قید بر آن دلالت ندارد که نباید مردان کوتاه قامت را اکرام کرد». (سبحانی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۱۹)

همچنین صدر در پاسخ به این دلیل می گوید: «اصل احترازی بودن قیود ثابت می کند که وصف در شخص حکم دخالت دارد و در صورت انتفای قید، احترازی بودن قیود موجب می شود که شخص حکم منتفی شود نه این که موجب شود تا طبیعی حکم منتفی شود و ما در بحث مفهوم وصف به دنبال انتفای طبیعی حکم هستیم نه شخص حکم» (صدر، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۲۲۳).

دلیل سوم: سومین دلیل که برای اثبات مفهوم برای وصف عنوان گردیده، عبارت است از: (تبادر). تبادر یعنی انسباق و پیشی گرفتن معنا از یک لفظ. معتقدین به مفهوم برای وصف اظهار داشتند که مثلاً وقتی گفته شود: «در گوسفند چرنده (سائمه) زکات وجود دارد.» متبادر به ذهن از این سخن این است که اگر گوسفند غیرچرنده (معلوفه) بود، در آن زکات وجود ندارد و به این دلیل ثابت می شود که وصف دارای مفهوم است» (حیدری، پیشین، ص ۱۱۱).

سبحانی در پاسخ به این دلیل اظهار می دارد: «نهایت چیزی که از تبادر به دست می آید عبارت است از دخالت وصف در شخص حکم و اما دخالت آن در سنخ حکم ثابت نیست و آنچه در بحث مفاهیم مورد نظر است انتفای سنخ حکم می باشد» (سبحانی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۸۵).

انحراف در استدلال به ادله نقلی

از جمله ادله ای که معتقدین به مفهوم وصف به آن تمسک نموده اند، عبارت است از ادله نقلی شامل آیاتی از قرآن کریم و روایات. از آیات نظیر استدلال به این آیه مبارکه: «و من لم يستطع منکم طولاً ان ینکح المحصنات المومنات فمن مملکت ایمانکم من فتیاتکم المومنات؛ هرکسی از شما از نظر امکانات زندگی نتوانست زنان آزاد و باایمان را به همسری بگیرد، پس با دختران جوان و باایمانتان که [آنان را به عنوان کنیز] مالک شده اید [ازدواج کنید]» (نساء، ۲۵). از مفهوم کلمه «المومنات» بنابر مفهوم دار بودن وصف استفاده شد به این که با کنیزان کافر ازدواج کردن، حتی در صورتی که توان بر ازدواج با زنان آزاد وجود ندارد، حرام است. نیز از روایاتی چون: «لیّ الواجد یحلّ عرضه و عقوبته؛ تأخیر در پرداخت دین از سوی کسی که توان بر پرداخت را داراست، موجب می شود که عرض او محترم نبوده و آزارش جایز است»، یا «مطل الغنی ظلم؛ دیر پرداخت کردن دین از سوی شخص غنی ظلم است» (شلبی ۱۴۰۶، ص ۴۹۶).

به این ادله نقلی نیز نوعاً صاحب نظران این طور پاسخ دادند که هرچند متبادر از این روایات این است که تأخیر شخص مدیون عاجز از پرداخت، در ادای دین، ظلم نیست (و این مفهوم مخالف روایات ذکر شده می باشد)؛ ولی این که این دو روایت مفهوم دارد به خاطر قرینه خاص است. (تقوی اشتهاردی، تقریر بحث امام خمینی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۳۱۱).

مظفر در توضیح قرینه ای که موجب مفهوم دار شدن این دو روایت گردید، اظهار می دارد که: «ما درمی یابیم که قرینه ای وجود دارد و از قرینه پی می بریم که حکم مزبور به غنی مربوط است و آن قرینه عبارت است از مناسبت حکم و موضوع. از این قرینه می فهمیم که سبب ظلم بودن تأخیر در پرداخت، عبارت است از غنی بودن مدیون و اگر مدیون توان بر پرداخت را داشت، تأخیر و معطل کردن او در ادای دین، ظلم است، نه در صورتی که مدیون عاجز از پرداخت بود» (مظفر، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۳).

مسامحاتی در تطبیقات فقهی و حقوقی

برای بحث مفهوم به بعضی از احکام فقهی و حقوقی، به عنوان ثمره و نتیجه بحث پرداخته شده است که به نظر می رسد در آن مورد نیز اشتباهات زیادی صورت گرفته است. برای مثال: «نکاح باکره رشیده منوط به اذن ولی است.» آیا مفهوم این جمله آن



سومین همایش بین المللی پژوهش های مدیریت و علوم انسانی

۱۴ تیر ۱۳۹۷ دانشگاه تهران

است که نکاح باکره غیررشیده نیاز به اذن ولی ندارد؟ مسأله بین علمای اصول اختلافی است، و مانند شرط نیست که ... حتماً مفهوم داشته باشد (محقق داماد، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۷۴).

«اشتباهی که در این جا صورت گرفته این است که اختلاف بین فقها در اصل اشتراط اذن ولی در نکاح باکره رشیده است نه در باکره غیررشیده. در باکره غیررشیده میان فقها اختلافی وجود ندارد و مسأله اجماعی است که باکره غیررشیده تحت ولایت و سرپرستی پدر و جد پدری قرار دارد.» (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۹، ص ۱۷۳)، «در مورد نکاح باکره رشیده، میان فقها اختلاف است که آیا پدر و جد پدری بر بالغه باکره رشیده ولایت دارند یا خیر؟ که در این مسأله چند قول مطرح می باشد.» (امام خمینی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۵۴).

از دیگر ثمرات بحث مفهوم وصف، ماده ۱۳۱۴ ق.م.می.باشد. در این ماده آمده است: «شهادت اطفالی را که به سن پانزده سال تمام نرسیده‌اند، فقط ممکن است برای مزید اطلاع استماع نمود...» مفهوم این ماده را عبارت از این دانسته‌اند که شهادت اطفال بیش از ۱۵ سال (کم‌تر از ۱۸) ارزش دلیلیت دارد. (محمدی، ۱۳۵۸، ص ۶۳).

در این ثمره نیز اشتباه فاحش وجود دارد؛ چون معنای مفهوم وصف عبارت است از انتفای حکم یا انتفای وصف، حتی در صورت جایگزین شدن اوصاف دیگری که احتمال دخالت آن وجود دارد؛ نه این که با انتفای وصف، حکم دیگر ثابت شود. برای مثال اگر بگوییم وصف مفهوم دارد، در طفل مثلاً ده ساله هرچند از وصف دیگری مثل نبوغ و یا برجستگی‌های خاص برخوردار باشد باز برای مزید اطلاع ارزش استماع ندارد و این که آیا شهادت افراد بالاتر از پانزده سال ارزش دلیلیت دارد یا ندارد، به بحث مفهوم وصف مربوط نمی‌باشد. باز از جمله ثمرات این بحث، ماده ۷۵۶ قانون مدنی است که بنابر مفهوم داشتن وصف، نقض حقوق عمومی ناشی از جرم را نمی‌توان مورد صلح قرار داد (محمدی، پیشین، ص ۶۳). در این تطبیق نیز مسامحه صورت گرفته است؛ چون بنابر ماده مزبور حقوق خصوصی که از جرم تولید می‌شود ممکن است مورد صلح واقع شود، ولی مفهوم آن این نیست که اگر حقوق عمومی بود نمی‌شود مورد صلح قرار گیرد؛ بلکه چون موضوع امکان صلح عبارت است از دو جزء که یکی از آن‌ها حقوق است و جزء دوم خصوصی بودن است، لذا وقتی یکی از اجزای موضوع منتفی شد قهراً حکم نیز که امکان صلح باشد، منتفی می‌شود و این نه به خاطر مفهوم دار بودن وصف است، بلکه هر حکمی با انتفای موضوع خود منتفی می‌شود.

نتیجه گیری

مفهوم در علم اصول عبارت است از آنچه که از کلام فهمیده می‌شود اما در ظاهر عبارت بیان نشده است و وصف عبارت است از هر چیزی که دامنه موضوع را محدود کند. این وصف ممکن است معتمد بر موصوف یا غیر معتمد بر موصوف باشد. رابطه وصف و موصوف نیز به سه شکل تساوی، عموم و خصوص من وجه و عموم و خصوص مطلق می‌تواند باشد. با بررسی نظریات علمای اصول معلوم شد که محل نزاع در باب مفهوم وصف در وصفی است که:

اولاً: معتمد بر موصوف باشد و وصف غیر معتمد بر موصوف در مفهوم لقب مورد بحث قرار می‌گیرد. ثانیاً: رابطه وصف با موصوف یا عموم و خصوص من وجه باشد و ماده افتراق از ناحیه موصوف باشد یا عموم و خصوص مطلق باشد و موصوف اعم از وصف باشد. در مورد مفهوم وصف علمای اصول اختلاف نظر دارند، برخی وصف را دارای مفهوم مخالف دانسته و برخی جمله وصفیه را فاقد مفهوم مخالف می‌دانند. مشهور اصولیین مفهوم وصف را نپذیرفته‌اند.

در بررسی قانون مدنی با عبارات فراوانی مواجه می‌شویم که قانون گذار از جمله وصفیه برای بیان احکام قانونی استفاده کرده است. استقراء در قانون مدنی نشان می‌دهد در اکثریت مواردی که حکم به صورت ترکیب وصفی بیان شده، قانون گذار مفهوم وصف را پذیرفته و قصد خارج ساختن فاقد قید از حکم را داشته است. اما موادی نیز ملاحظه می‌شود که از وصف، مفهوم مخالف استنباط نشده و مفهوم مخالف این مواد مدنظر قانون گذار نبوده است. در نهایت به عنوان نتیجه نمی‌توان مفهوم وصف

را به صورت یک قاعده در قانون مدنی پذیرفت یا انکار کرد و در تفسیر مواد از این شیوه اصولی استفاده نمود و در هر مورد باید از شیوه های خاص تفسیری مورد قبول قانون گذار برای رسیدن به مقصود قانون استفاده نمود.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. اسکینی، ربیعا، *حقوق تجارت (برات و سفته و ...)*، انتشارات سمت، ۱۳۹۵ش.
۳. اصفهانی، محمدتقی، *هدایه المسترشرمین*، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
۴. امام خمینی، روح الله، *تحریر الوسیله*، ج ۲، موسسه انتشارات دارالعلم، قم، چاپ نهم، ۱۳۸۰ش.
۵. امامی، حسن، *حقوق مدنی*، ج ۴، کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۴۰ش.
۶. انصاری، مرتضی بن محمد امین، *مطرح الانظار*، انتشارات مجمع فکر الاسلامی، ۱۳۸۶ش.
۷. پیمانی، ضیاء الدین، *حقوق کیفری اختصاصی (جرائم علیه امنیت و آسایش عمومی)*، انتشارات میزان، ۱۳۸۲ش.
۸. تقوی اشتهاردی، حسین، *تقریر بحث امام خمینی، تنقیح الاصول*، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، بی تا، ۱۳۷۶ش.
۹. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، *مبسوط در ترمینولوژی حقوق*، ج ۵، انتشارات گنج دانش، ۱۳۸۶ش.
۱۰. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، *دانشنامه حقوقی*، انتشارات گنج دانش، ۱۳۹۵ش.
۱۱. حرعاملی، محمد، *وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، ج ۴، نشر اسلامیة، تهران، چاپ ششم، ۱۴۰۳ق.
۱۲. حیدری، علی نقی، *نشر فیض*، کاشان، چاپ هفتم، ۱۳۸۰ش.
۱۳. خراسانی، محمد کاظم، *کفایه الاصول*، بی تا، چاپ سنگی، ج ۱.
۱۴. خویی، ابوالقاسم، *محاضرات فی اصول الفقه*، ج ۵، انتشارات موسسه احیاء، ۱۳۸۶ش.
۱۵. خویی، ابوالقاسم، *موسوعه الامام الخوئی*، ج ۴۶، موسسه احیاء آثار الامام الخوئی، قم، ۱۴۲۲ق.
۱۶. سبحانی، جعفر، *الوسیط فی اصول الفقه*، ج ۱، موسسه امام صادق (ع)، قم، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
۱۷. سبحانی، جعفر، مترجم: عباس زراعت، *ترجمه و شرح الموجز فی اصول الفقه*، ج ۱، انتشارات حقوق اسلامی، قم، چاپ سوم، ۱۳۸۱ش.
۱۸. سلجوقی، محمود، *مجموعه نظرهای مشورتی اداره حقوقی وزارت دادگستری (در زمینه مسائل مدنی)*، انتشارات جاودانه، ۱۳۸۹ش.
۱۹. شلبی، محمد مصطفی، *اصول الفقه الاسلامی*، دارالنهضة العربیه، بیروت، ۱۴۰۶ش.
۲۰. صدر، محمدباقر، *دروس فی علم الاصول*، ج ۱، دارالکتاب اللبنانی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
۲۱. عاملی، حسن، *معالم الدین*، چاپ خیام، قم، ۱۴۰۸ق.
۲۲. فضلی، عبدالهادی، *مبایذ اصول الفقه*، انتشارات نصایح، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۲ش.
۲۳. قانی، حسین؛ شریعتی، سعید، *اصول فقه کاربردی*، ج ۱، انتشارات پژوهشگاه، ۱۳۹۲ش.
۲۴. قمی، ابوالقاسم، *قوانین الاصول*، دارالطباعة، بی تا، چاپ سنگی.
۲۵. قیاسی، جلال الدین، *روش تفسیر قوانین کیفری*، انتشارات بوستان، ۱۳۸۹ش.

۲۶. کاتوزیان، *اموال و مالکیت*، انتشارات میزان، ۱۳۹۲ش.
۲۷. کاتوزیان، ناصر، *فلسفه حقوق*، ج ۳، انتشارات شرکت سهامی، ۱۳۹۳ش.
۲۸. کرباسی، محمدابراهیم، *منهاج الاصول (تقریرات درس علامه آقا ضیاء عراقی)*، ج ۲، دارالبلاغه، بیروت، چاپ اول، ۱۹۹۱م.
۲۹. محقق داماد، مصطفی، *مباحثی از اصول فقه*، ج ۱، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۲ش.
۳۰. محمدی، ابوالحسن، *مبانی استنباط حقوق اسلامی*، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۸ش.
۳۱. مظفر، محمدرضا، *اصول الفقه*، ج ۱، انتشارات معارف اسلامی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۶ق.
۳۲. ملکی اصفهانی، محمود وعید، *اصول فقه شیعه (تقریرات درس آیه الله فاضل لنکرانی)*، مرکز فقهی ائمه اطهار(ع)، قم، چاپ اول، ۱۳۸۱ش.
۳۳. نایینی، محمد حسین، *فوائد الاصول*، ج ۱ و ۲، موسسه نشر اسلامی، ۱۳۷۶ش.
۳۴. نجفی، محمدحسن، *جواهرالکلام*، ج ۲۹، داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم، ۱۹۸۱م.